

مسئله‌ی دوزخ

زهیر باقری نوع‌پرست

کس خُلد و جَحیم را ندیده‌است ای دل،
گویی که از آن جهان رسیده‌است ای دل؟
امید و هراسِ ما به چیزی است کزان،
جز نام‌نشانی نه پدید است ای دل!

خیام

آنچنان که در مطلب «مسئله‌ی شر» که پیشتر نوشته بودم آمد، متداول‌ترین توجیه برای وجود شر ارجاع به یک غایت یا کلیت است. چنین غایت یا کلیتی قرار است وجود شر را به عنوان یک ضرورت تبیین کند. نقش انسان در این تصویر چیست؟^۱ در این تصویر انسان چون ابزاری است که تحمیل درد و رنج بر او به عنوان ضرورتی برای رسیدن به هدف و غایتی موجه می‌شود. این نگاه ابزاری در حالی ترویج می‌شود که نگاه ابزاری به انسان به لحاظ اخلاقی قابل دفاع نیست. چگونه می‌توان نگرش ابزاری خداوند به انسان را، در این تصویر، با منع اخلاقی نگرش ابزاری به انسان جمع کرد؟ اما اگر هر شری در تصویری بزرگ‌تر با توجه به غایت و هدفی و یا وقوع خیر بزرگ‌تری توجیه می‌شود، آیا از بین بردن شر یا مقابله با آن دست‌کم گاهی بدین معنا نخواهد بود که ما مانع از شکل‌گیری هدف و غایت الهی می‌شویم یا جلوی وقوع خیر بزرگ‌تر را می‌گیریم؟ آیا واقعا جامعه پزشکان باید درمان بیماری‌های ما را بیابند و یا چون وجود شر برای خیر بزرگ‌تری است، باید از یافتن درمان پرهیز کنند و بگذارند ما انسان‌ها از درد و رنج بیماری‌ها بهره‌مند شویم و بدین‌وسیله بهای رسیدن به آن خیر بزرگ‌تر را بپردازیم؟ ما چگونه می‌توانیم به فهم اخلاقی خود اتکا کنیم و آن را راهنمای اعمال خود بدانیم و بدین‌وسیله جلوی بدی‌ها را بگیریم و درد و رنج را بکاهیم؟ آیا نتیجه‌ی پذیرفتن این ایده که وجود شر با توجه به غایت، هدف و کلیتی بزرگ‌تر تبیین و توجیه می‌یابد، انفعال عملی نیست؟ اگر وقوع شر به خیر بزرگ‌تر می‌انجامد، آیا نباید به استقبال شر رفت و آن را خوشایند در نظر گرفت؟ آیا این نگرش با ساختار روان ما انسان‌ها و تلقی ما از خوب و بد هم‌خوان است؟ در توجیه مسئله‌ی شر، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های خداپاواران، از بین نبردن معناداری خود اخلاق است.

نگرش ابزاری به انسان در توجیه مسئله‌ی شر نکته‌ای قابل‌توجه است. بگذارید برای روشن‌تر شدن آن به نمونه‌ای از انتخاب اخلاقی بپردازیم. تصور کنید اعضای یک قبیله‌ی چندصدنفره از وجود گنجی بزرگ آگاه‌اند و نقشه‌ی آن را دارند و در صورتی که ما به آن گنج دسترسی پیدا کنیم می‌توانیم زندگی همه‌ی انسان‌های روی زمین را به رفاه و آسایش آغشته کنیم. ولی اعضای این قبیله به دلیل باورهای مذهبی خاصی که دارند از فاش کردن جای این گنج پرهیز می‌کنند. با بررسی همه‌ی گزینه‌ها در خواهیم یافت که تنها راه رسیدن به این نقشه‌ی گنج، قتل‌عام آنهاست. اگر ما این چندصدنفر را بکشیم همه‌ی انسان‌های باقی‌مانده روی کره زمین، به زندگی پرفراه و پرآسایشی دست خواهند یافت. یعنی اگر ما این چندصدنفر را به عنوان ابزاری در نظر بگیریم می‌توانیم به هدف خود که خیری بزرگ است برسیم. به عبارت دیگر، یک کلیت خوب وجود دارد تحت عنوان زندگی پر از رفاه و آسایش مردمان باقی‌مانده روی کره زمین و برای رسیدن به این خیر بزرگ مجبوریم تن به شر نابودی اعضای این قبیله دهیم. دلیل اینکه ما نمی‌توانیم چنین شری را توجیه کنیم این است که نگرش ابزاری به انسان را نمی‌توان توجیه کرد.

^۱ استدلال‌های این پاراگراف برگرفته از مقاله‌ی فریدمن‌اند:

Friedman, R. Z. (1988). Evil and moral agency. *Philosophy of Religion*, 24, 3-20.

طرح این ایده که ما انسان‌ها باید در این دنیا متحمل انواع درد و رنج‌های گزاف شویم تا به خیر بزرگ‌تری برسیم، شانه‌به‌شانه شدن با نگرشی ابزاری به انسان است. آیا زندگی پر از درد حیوان‌ها در طبیعت، مرگ دردناک و زجرآور انسان‌ها، از دست دادن اعضای خانواده، دوستان و اموال در سیل و زلزله، و نسل‌کشی و قتل عام انسان‌ها در این جهان به این دلیل که خیر بزرگ‌تری را تأمین می‌کند، پذیرفتنی خواهند شد؟ اگر خداوندی وجود داشته باشد و آفریننده‌ی جهان ما باشد، و تصور بر این باشد که وجود شر برای تحقق خیری بزرگ‌تر است، می‌توان پرسید او که می‌دانسته برای تحقق خیر بزرگ‌تر می‌بایست میلیون‌ها سال جان‌داران متحمل درد و رنج شوند، چرا همچنان به آفرینش چنین جهانی دست زده است؟ چرا باید جهانی آفریده شود که در آن جان‌داران ابزار تحقق خیر بزرگ‌تری باشند؟ خدا باوری که چنین توجیهی برای مسئله‌ی شر طرح می‌کند باید به ما توضیح دهد چرا نگرش ابزاری خداوند به انسان از نظر اخلاقی مورد قبول است و یا اینکه نشان دهد چنین توجیهی مصداق نگرش ابزاری نیست.

آیا خیر بزرگ‌تری که قرار است محقق شود با جهان آخرتی که در آن عدالت برقرار خواهد شد مرتبط است؟ برخی بر این باورند که از آنجا که بهشت و دوزخ در کار است، بدون در نظر گرفتن آنها نمی‌توان به درستی و به شکل کامل پیرامون مسئله‌ی شر سخن گفت.

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی آکنده از درد و رنج است. در توجیه‌های متداولی که برای وجود شر مطرح می‌شود همواره به عنصر دیگری ارجاع داده می‌شود. چه آن عنصر، ظرفیتی مثل اراده‌ی آزاد باشد و چه خوبی‌های بزرگ‌تری که در پس روی دادن شر حاصل می‌شود. در واقع یکی از اهداف اصلی ارائه‌ی توجیهی برای شر در جهان ما، یافتن معنا و هوده‌ای برای آن است. پذیرش درد و رنج بی‌حاصل، بی‌هوده و بی‌معنا برای ما انسان‌ها چندان آسان نیست ولی درد و رنجی که بتواند در کلیت زندگی ما معنا بخش باشد و حاصلی از آن عاید ما شود برای ما تحمل‌پذیر خواهد بود. ولی چرا باید بپذیریم که درد و رنج‌های ما و دیگر حیوانات، یا همان «شر»، حاصل و هوده و معنایی دارد؟ آیا واقعا شواهدی برای آن وجود دارد؟ یا درد و رنج فراگیر و گسترده در این جهان چنان تحمل‌ناپذیر است که فشاری روانی بر ما وارد است که به هر قیمت و شکلی توجیهی برای وجود این درد و رنج‌ها بتراشیم تا بتوانیم به زیستن ادامه دهیم؟

اگر پدر یا مادر کودکی خردسال باشید و کودک شما بمیرد، اگر در زلزله یا سیل آنهایی که دوست می‌دارید را از دست بدهید یا دچار نقص عضو شوید، اگر دوست‌نمایان از اعتماد شما سوءاستفاده کنند و از پشت به شما خنجر بزنند، اگر در اثر مواجهه با آتشفشان و آسیب‌های آن به اضطراب و تشویق ذهنی مبتلا شوید، اگر مال و اموال شما چه در بلایی طبیعی از دست برود و چه توسط انسان‌هایی بی‌وجدان ربوده شود، اگر به بردگی گرفته شوید، اگر در اردگاه کار اجباری زندگی کنید، اگر به شما تجاوز جنسی شود، اگر خانه شما با زور اشغال شود و ناتوان از بازپس‌گیری آن باشید، اگر به بیماری‌های دشوار درمان مبتلا شده‌اید که تمام عمر باید با آن دست و پنجه نرم کنید و هزاران «اگر» مشابه دیگر، آیا فشار روانی ناشی از پذیرفتن بی‌حاصلی و بی‌هودگی این همه درد و رنج، ادامه‌ی حیات را ممکن خواهد ساخت؟

آیا ما انسان‌ها که در طول تاریخ با درد و رنج‌هایی این چنین یا مشابه زیسته‌ایم، داستان یا روایتی برای خود نیافریده‌ایم تا به خیال خود حاصل و هوده‌ای برای این درد و رنج‌ها آفریده و زیستن توانمان با آنها را برای خود قابل تحمل کنیم؟ آیا تصور اینکه جهان ما، یعنی جهان درد، رنج، بیداد و ستم، پایان راه است و در هیچ جای دیگری فرصتی که در آن ستمگران به سزای اعمال خود برسند و داد گسترش یابد، انسان‌هایی را که از ستاندن حق خود ناتوانند، مایوس و ناامید نخواهد کرد؟ ساختن روایتی که در آن، روزی دادگاهی در جهانی دیگر که بنیانش بیداد و ستم نیست، برپا خواهد شد و توانمندترین و آگاه‌ترین شخص هستی که دادگر نیز هست به داوری خواهد نشست و حق ستم‌دیده را از ستمگر خواهد ستاند، آرامش و قوت قلبی برای ما انسان‌ها نیست؟

با نگرستن به جهانی که در آن زندگی می‌کنیم چه نتایجی می‌توانیم پیرامون آن بگیریم؟ آیا از هیچ یک از ویژگی‌های جهان خود می‌توان نتیجه گرفت دوزخ و بهشتی وجود دارد؟

برای تحمل پذیرش شر فراگیر در جهان ممکن است به داستان‌سرایی پردازیم. با نگرستن به شر فراگیر موجود در این جهان و نیافتن داد آنجا که سراغش می‌گردیم، نمی‌توانیم منطقاً نتیجه بگیریم که «باید» جهان دیگری باشد و در آنجا داد گسترده شود. با تجربه‌ی جهانی که در آن درد و رنجی بی‌هوده بر ما تحمیل می‌شود، نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که باید جهانی وجود داشته باشد که در آن درد و رنج بی‌هوده وجود نداشته باشد و هر آنچه در این جهان درد و رنج متحمل شدیم جبران هم بشود. تنها در صورتی که وجود خداوندی دادگستر را پیش‌فرض گرفته باشیم در مواجهه با این جهان شرآلوده به پرورش چنین افکاری خواهیم پرداخت. این در حالی است که همین جهان شرآلوده خود شاهی علیه وجود خداوندی است که پیش‌فرض گرفتن او برای پرورش چنین افکاری لازم است. اگر وجود یا عدم وجود خداوند را پیش‌فرض نگیریم و به جهان خود بنگریم، مسئله‌ی شر شاهی علیه وجود خداوند است و علاوه بر آن، شاهی برای وجود بهشت و دوزخ هم یافت نمی‌شود. پس از مرگ چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا مرگ پایان هر یک از ماست، یا بخشی از ما پس از مرگ جسم ما باقی خواهد ماند؟ اگر چنین بخشی وجود داشته باشد و باقی بماند، آیا وارد چرخه‌ی تناسخ خواهد شد یا به جهان دیگری خواهد رفت؟ از آنجا که کسی پاسخی به این پرسش‌ها ندارد، تنها کاری که می‌توان کرد بررسی شواهد است. شواهد موجود هیچ نشانی از وجود روحی منفک از بدن که توان ادامه حیات پس از جسم داشته باشد ندارد. (در متن «مرگ: پانوشتی بر اپیکور» به موضوع مرگ پرداخته‌ام). اگر وجود روحی مستقل از بدن برای انسان‌ها را پیش‌فرض بگیریم به ناچار مجبوریم در مورد اینکه چه بر سر آن روح، پس از مرگ جسم، خواهیم آمد، گمانه‌زنی کنیم. سقراط در دیالوگ «فایدون» وجود روح مستقل از جسم را پیش‌فرض گرفته که پس از مرگ با توجه رویه‌ی او در زندگی در این دنیا تکلیفش مشخص می‌شود. از نظر سقراط، اگر انسانی شکم‌پرست بوده باشد روح او در کالبد خری خواهد رفت، اگر اهل ستم و غارت و خون‌ریزی بوده باشد در کالبد گرگ و کرکس درخواهد آمد و اگر عدالت و نیک‌خوئی نتیجه‌ی تعقل فردی نبوده باشد و تنها برحسب عادت محیطی بوده باشد در کالبد مورچه و زنبور عسل حلول خواهند کرد:

مرگ جز جدائی روح از تن است؟ و آیا مردن به حالتی نمی‌گوئیم که تن و روح از یکدیگر جدا می‌گردند و هر کدام تنها و جدا از دیگری می‌ماند؟... از دیرباز گفته‌اند که ارواح همچنان که از این جهان به سرای دیگر می‌روند از آنجا نیز دوباره بدین جهان باز می‌گردند و زندگی از سر می‌گیرند. اگر این سخن راست باشد که زندگان پس از مرگ دوباره زنده می‌شوند، پس ناچار باید روح ما پس از درگذشتن ما در جهان دیگر باقی بماند و گرنه بازگشتنش به زندگی ممکن نبود. اکنون اگر بتوانیم معلوم کنیم که زندگان از عالم مرگ می‌آیند، نه از جای دیگر، این خود دلیلی کافی بر بقای روح خواهد بود. ولی اگر درستی این سخن ثابت نگردد، ناگزیر خواهیم شد در پی دلیلی دیگر بگردیم.^۲

سقراط ملزومات پذیرش روح مستقل از بدن که با مرگ جسم از بین نمی‌رود می‌پذیرد. یعنی می‌پذیرد که چنین روحی می‌بایست پیش از بوجود آمدن جسم هم وجود می‌داشته، ولی مسئله اصلی این است که چه شواهدی برای روح مستقل وجود دارد؟ سقراط دلیل قانع‌کننده‌ای برای وجود روح مستقل از بدن در دیالوگ فایدون ارائه نمی‌کند، ولی سقراط در این زمینه استثناء نیست و کسی نتوانسته دلیلی قانع‌کننده بر وجود روح مستقل از بدن ارائه کند. برای تحقق‌پذیر بودن ایده‌ی جهان آخرت، وجود روح مستقل از جسم ضروری نیست. ایده‌ی آخرت می‌تواند بر بیدار شدن جسم از مرگ و «معاد جسمانی صرف» هم استوار باشد، در صورتی که خداوندی همه‌کارتوان را فرض بگیریم. در واقع دلیل عمده‌ی مردمان برای پذیرش ایده‌های متفاوتی که پیرامون حیات پس از مرگ مطرح شده (از تناسخ گرفته تا بهشت و دوزخ) سخنانی است که در این رابطه شنیده‌اند. چه این سخنان در کتاب‌های داستان اساطیری مانند گیلگمش یا روایت‌های عامیانه بوده باشد و چه در کتاب‌هایی آمده باشد که برخی آنها را مقدس برمی‌شمارند (مانند «کتاب مقدس» که گاهی در زبان فارسی انجیل نامیده می‌شود). از آنجا که هیچ شاهدی غیر از این کتاب‌ها و داستان‌ها برای وجود چنین جهانی وجود ندارد، بررسی این منابع می‌تواند به ما کمک کند احتمال چنین رویدادهایی را بررسی کنیم. نمی‌توان بر مبنای اساطیر، رمان و داستان و مثل باور به حیات پس از مرگ باورمند شد. تنها بررسی محتوای آثاری که در متن آنها ادعا شده، نویسنده آن یا صاحب کلام آن به دانشی فرای این جهان دسترسی دارد، می‌تواند در این راستا حائز اهمیت باشند. چرا که شواهد موجود، وجود حیات پس از مرگ را تایید نمی‌کنند. اگر کتاب مقدسی مدعی باشد که مولف آن، یا منشاء آن، به جهان پس از مرگ دسترسی دارد یا خالق آن است می‌توان سخنان آن را بررسی و راستی‌آزمایی کرد. برخی از کتاب‌های مقدس مدعی تناسخ‌اند و برخی مدعی‌اند جهان دوقطبی وجود دارد که شامل بهشت و دوزخ می‌شود. از آنجا که در حال بررسی مسئله‌ی شر هستیم، و شر تنها در صورتی مسئله است که وجود خداوندی همه‌چیزدان، همه‌کارتوان و خیرمطلق را پیش‌فرض گرفته باشیم، بررسی خود را به ادیانی که مدعی وجود چنین خدایی‌اند محدود می‌کنیم. ادیان شرقی که

^۲ رساله‌ی فایدون از دوره‌ی آثار افلاطون جلد اول، برگردان محمدحسن لطفی و رضا کاویانی. انتشارات خوارزمی. صص ۴۹۹-۵۰۰.

عمدتاً به نوعی تناسخ باور دارند به وجود چنین خدایی قائل نیستند و این خدا را تنها در ادیان ابراهیمی می‌توان یافت و بهشت و دوزخ نیز در ادیان ابراهیمی یافت می‌شود.^۳

باور به جهانی دیگر، جهانی دوقطبی که در آن بهشت و دوزخ وجود دارد و منزل‌گاه نهایی ما انسان‌هاست، بخشی از «خداباوری» است. برخی از دین‌داران نیز در توجیه مسئله‌ی شر به آخرت استناد می‌کنند. حال آنکه، «دوزخ» خود به عنوان بارزترین نمونه‌ی شر در «مسئله‌ی شر» مطرح است، به شکلی که وجود دوزخ را نیز «مسئله‌ی دوزخ» می‌نامند. در متون دینی معمولاً از عبارت جهنم استفاده می‌شود، جهنم از عبارت gehenna در عهد جدید می‌آید که به معنای مجازات ابدی است، این عبارت برگرفته از «دره‌ی هینوم» است، مکانی که یهودیان باور داشتند محل مجازات نهایی بی‌خدایان است و در جنوب اورشلیم واقع شده است. در عهد جدید مسیح بیش از هر پیامبر دیگری به شرح و تبیین جهنم پرداخته و آن را به عنوان مجازات ابدی پس از مرگ انسان‌های شرور برشمرده است.^۴ واژه‌ی جهنم در عربی نیز از عبری آمده، ولی از منظر زبان‌شناسی احتمال اینکه این واژه‌ی عبری از طریق زبان اتیوپیایی وارد عربی شده باشد وجود دارد.^۵ در میان پیروان ادیان دارای ایده‌ی دوزخ، چالش بزرگ فهم این مسئله است که چگونه ممکن است وجود پدیده‌ای مانند دوزخ با وجود خداوندی مهربان، عادل و به طور کلی خیر مطلق قابل جمع باشد. چنان که از متن کتاب‌های مقدس برخی از ادیان بر می‌آید مجازات‌های دهشتناک و بعضاً ابدی وعده داده شده است. علاوه بر این تنها شاهی که به ما می‌گوید خداوند عادل و مهربان است همان کتاب‌های مقدس‌اند و شاهد دیگری بر وجود خداوند یا مهر و عدل او وجود ندارد. این تعارض، بارزترین نمونه از مسئله‌ی شر است. در این متن می‌خواهیم به «مسئله‌ی دوزخ» که نوعی بخصوص و شدیدترین «شر» مطرح است، بپردازیم و این چالش را طرح کنیم.

از آنجا که هرگاه پای متن در میان باشد، مسئله‌ی تفسیر هم مطرح خواهد شد، در این متن، ما می‌خواهیم وجود تصورات متفاوت موجود از بهشت و دوزخ را با توجه به مسئله‌ی شر بررسی کنیم. در نتیجه مسئله‌ی «تفسیر صحیح» یا «برداشت درست» برای ما مطرح نیست و در عوض به بررسی دو حالت کلی خواهیم پرداخت. نخست حالتی که در آن دوزخی با عذاب‌های جسمانی یا روحی وجود داشته باشد و حالت دوم، حالتی است که توصیف عذاب‌های دوزخ استعاری و نمادین در نظر گرفته می‌شود. در این راستا تنها به برخی از توصیف‌ها برای ملموس‌تر شدن دوزخ ارجاع خواهیم داد و جزئیات عذاب‌ها در اصل بحث ما تفاوتی ایجاد نخواهد کرد.

^۳ در مورد اینکه در یهودیت بهشت و جهنم واقعاً پذیرفته شده یا مرگ پایان کار است اختلاف نظرهایی وجود دارد ولی در مسیحیت و اسلام باور به وجود بهشت و جهنم رایج است.

^۴ به صفحه‌های ۱۹ و ۲۰ اثر زیر مراجعه کنید:

Walvoord, J. F., Hayes, Z. J., & Pinnock, C. H. (2010). *Four Views on Hell*. Zondervan.

^۵ به ص ۴۰۳ مقاله زیر مراجعه کنید:

Thomassen, E. (2009). Islamic Hell. *Numen*, 56(2-3), 401-416.

دوزخی واقعی با عذاب‌های واقعی: برداشت‌های ظاهرگرایانه از متن‌های مقدس

ویژگی‌های دوزخ با توجه به ظاهر برخی از متون مذهبی چنین‌اند:^۱

- (۱) برخی از انسان‌ها تا ابد در دوزخ باقی خواهند ماند.
 - (۲) دوزخ مکانی واقعی است که برخی از افراد در آن مجازات خواهند شد.
 - (۳) اگر کسی به دوزخ بیفتد، نمی‌تواند از آن فرار کند.
 - (۴) وجود دوزخ برای برقراری عدالت است و برای مجازات افرادی است که کردارشان در این دنیا چنین مجازاتی را می‌طلبد.
- عذاب‌های دوزخ می‌توانند جسمی و روحی باشند و یا تنها شامل یکی از آنها باشند، ولی نوع عذاب در این چهار شرط خللی ایجاد نمی‌کند. برداشت‌های ظاهرگرایانه به‌رغم همه تفاوت‌هایی که ممکن است با یکدیگر داشته باشند، همگی بر این باورند که مکانی به نام‌های بهشت و دوزخ وجود دارند. در دوزخ مجازات‌های بسیار سخت و شدید بر ساکنان آن وارد می‌شود. در ادبیات داستانی این جهان ترس‌آور به خوبی به تصویر کشیده شده است. دانته در «کمدی الهی»، دوزخ را برگرفته از فهمی مسیحی و قوچانی در «سیاحت غرب»، دوزخ را برگرفته از فهمی اسلامی روایت می‌کنند.
- اثر «کمدی الهی» شاه‌کاری ادبی است که در آن دانته به تبیین جهان پس از مرگ می‌پردازد. روایت او از دوزخ، روایت زندگی عذاب‌آور و پر از درد و رنجی است که انسان‌های «گناه‌کار» بدان محکوم شده‌اند:

چون نظر بدیشان دوختم، ماری شش‌پا را دیدم که خویش را بروی یکی از آنها افکند و سراپا در میانش گرفت. چنانکه با دوپای میانگین خود شکمش را در هم فشرد و با دو پای جلو بازوانش را گرفت، و دندان در هر دو گونه‌اش فرو برد، و آنگاه هر دو پای عقب را بر رانهایش حلقه کرد و دم خویش را از میان هر دو ران برآورد و از پشت بر تهیگاهش چسباند. هرگز بوته‌ی عشقه‌ای در روی درختی بدان سختی ریشه نکرده است که این حیوان موحدش اعضای خود را بر تن آن دیگری پیچیده بود. چنان این دو بهم چسبیدند که تو گوئی هر دو را از موم گرم ساخته بودند، و رنگهای خود را آنگونه با هم در آمیختند که هر دو یکسره از صورت پیشین خویش بدرآمدند. آن ده‌تای دیگر بدو مینگریستند و هر یک از آنها بانگ میزد که «وای آن‌یل» ببین که چگونه دگرگون میشوی! حالا دیگر نه دوتا هستی، نه یکی». و تازه سرهای دوگانه‌ی آنها سری واحد شده بود که دو چهره در آمیخته آنان نیز بشکل یک چهره در آمد که هر دو صورت نخستین در آن محو شده بودند. آنگاه از چهار عضو دو باز پدید آمد، و رانها و ساقها و شکم و سینه بدل به اعضائی شدند که هیچ آدمیزاد ندیده است... ماری خشمگین که چون دانه‌ی فلفلی کبود و سیاه بود، با چنین شتابندگی بجانب شکم آن دوتای دیگر آمد، و تن یکی از آنها را در آن محلی که رساننده‌ی نخستین غذای ماست سوراخ کرد، و آنگاه در برابرش بر زمین افتاد.^۷

^۱ این چهار ویژگی برگرفته از این اثر است:

Kvanvig, J. L. (1993). *The problem of hell*. Oxford University Press on Demand.

^۷ دانته (۱۳۷۸) کمدی الهی. برگردان شجاع‌الدین شفا. انتشارات امیرکبیر. چاپ هفتم. صص ۴۰۴-۴۰۵.

در سیاحت غرب نیز شخصی مسلمان روایت خود از دوزخ را بیان می‌کند که در آن افراد به دلیل انجام آنچه از منظر اسلامی گناه برشمرده می‌شود به فجیع‌ترین حالت شکنجه و عذاب می‌شوند

از حدود شهر که خارج شدیم در اراضی گل و باتلاق واقع شدیم و در دو طرف راه تا چشم کار می‌کرد جانورانی بودند به شکل بوزینه ولی همه آدم بودند همه بدنشان مو نداشت و دم نداشتند و مستوی القامه بودند ولی به شکل بوزینه و از فرجهایشان چرک و خون جوشیده بیرون می‌شد. از هادی پرسیدم: این زمین چه زمینی و این جانوران کیانند که از دیدن آنها تعفن و کثافتشان دل آدم به شورش می‌آید و نفس قطع می‌شود. گفت: زمین، زمین شهوت است و اینها زناکارانند و از راه بیرون نشوی که گرفتار می‌شوی... می‌دیدم که بعضی از جانوران از دار بکله آویخته و مذاکیر با میخ‌های آهنین به دار کوبیده شده است و بعضی‌ها را علاوه بر این با شلاق‌های سیمی می‌زنند و آنها صدای سگ می‌کنند... زمین بشدت می‌لرزد و هوا طوفانی و تاریک گردید و از آسمان مثل تگرگ سنگ می‌بارد و در دو طرف راه، محشر کبرایی رخ داده، گرفتاران به هیاکل موحشی و تلاش و غرق آن لجن‌های داغ هستند و اگر پس از زحمت‌هایی خود را از لجن‌ها بیرون می‌کشند سنگی از آسمان بر سر او خورده دوباره مثل میخی به زمین فرو می‌رود... این زمین همان زمین شهوت است و گرفتاران از اهل لواط.^۸

برخی از مجازات‌هایی که در متون مسیحی آمده بدین شرح است: هر عضوی از بدن که بیشتر گناه کرده باشد بیشتر مجازات می‌شود. کفار از زبان به دار کشیده می‌شوند، زنان زناکاری که برای اغوای مردان موهای خود را ببافند از مو آویزان می‌شوند، تهمت‌زنندگان زبان‌های خود را می‌جوند، و با آهن داغ چشمان‌شان را می‌سوزانند. قاتل‌ها درون محفظه‌هایی با خزندگان سمی قرار می‌گیرند و کرم‌ها بدنشان را فرامی‌گیرند. زنانی که جنین خود را سقط کنند تا گردن در گه نفرین‌شدگان فروخواهند رفت. بت‌پرستان توسط شیاطین از صخره‌ها بالا برده می‌شوند و از آنجا به سنگ‌های پایین کوبیده می‌شوند و این فرآیند تکرار می‌شود. آنهایی که به خداوند پشت کرده‌اند در آتش دوزخ آرام‌پز می‌شوند.^۹

چنین مجازات‌هایی که در دوزخ مطرح می‌شوند برای برخی از ما سنگ‌دلانه‌اند و باور به اینکه خداوندی خیر مطلق ممکن است و چنین مجازات‌هایی را بر کسی اعمال کند، به نوعی عدم انسجام در مفهوم خداوند می‌انجامد. جان استوارت میل بر این باور است که اگر روایت شکنجه‌های موجود در دوزخ را واقعی در نظر بگیریم، با مسئله‌ی شری غیرقابل توجیه مواجه خواهیم بود. همچنین واقعی بودن چنین مجازات‌هایی با ویژگی‌هایی همچون مهربانی، عشق و بخشاینده‌ی خداوند ناهم‌خوان است. این مسئله از جمله عواملی بود که باعث شد جان هیک ایده‌ی دوزخ را کنار بگذارد و ایده‌ی تناسخ موجود در ادیان هندی (در سنت‌های بودیستی و ودانتا) را برای توصیف جهان پس از مرگ برگزیند و احتمال وجود زندگی‌هایی پس از مرگ و پیش از مرگ را – ایده‌ای که با

^۸ آقا نجفی قوچانی (۱۳۷۹) سیاحت غرب، سرنوشت ارواح پس از مرگ. انتشارات پل. چاپ دوم. صص ۱۱۲-۱۱۵.

^۹ ص ۴۷ از اثر زیر

Walvoord, J. F., Hayes, Z. J., & Pinnock, C. H. (2010). *Four Views on Hell*. Zondervan.

^{۱۰} برای دیدگاه جان استوارت میل پیرامون دین به این اثر مراجعه کنید، در این اثر به مسئله شر نیز پرداخته شده است:

Mill, J. S. (2009). *Three essays on religion*. Broadview Press.

تناسخ در ادیان هندی هم‌بستگی دارد - طرح کند.^{۱۱} وحشتناک‌ترین شکنجه‌گاه‌های جهان ما در مقایسه با چنین توصیف‌هایی از دوزخ، شبیه شهر بازی‌های بدساخت‌اند.

همان‌طور که در استدلال اُتیفرون آمده،^{۱۲} اگر خداوندی وجود داشته باشد، اخلاق مستقل از اوست و نمی‌توان گفت خداوند هر حکم اخلاقی‌ای که دلش بخواهند می‌کند. همان‌طور که خداوند نمی‌تواند به خوب بودن تجاوز و دزدی حکم کند، او نمی‌تواند به هر مجازاتی برای اعمال ما حکم کند. اگر کسی مدعی باشد خداوندی وجود دارد و در جهانی دیگر مجازات خواهیم شد، باید نشان دهد آن مجازات به لحاظ اخلاقی قابل دفاع است. یکی از شروط اخلاقی بودن و عادلانه بودن مجازات تناسب آن با عملی است که انجام می‌شود. مثلاً چه تناسبی وجود دارد بین شکنجه‌های جسمانی با آتش و مواد مذاب و مثلاً زنا و لواط؟ در کنار اینها، مجازات وعده داده شده برای برخی از اعمال ما انسان‌ها زیست ابدی در دوزخ است. طول عمر ما انسان‌ها به ندرت بیش از صد سال است، حتی اگر در این صد سال گناه کار تمام‌وقت هم بوده باشیم، تا ابد در دوزخ ماندن ما نامتناسب به نظر می‌آید. یکی از پلیدترین انسان‌های تاریخ - به عنوان مثال چنگیز یا استالین یا مائو - را در نظر بگیریم. این افراد موجبات مرگ، شکنجه، آوارگی و بی‌خانمانی انسان‌های بسیاری را فراهم کرده‌اند. به عنوان مثال تخمینی از تعداد افرادی که تحت امر استالین جان خود را از دست داده‌اند سی میلیون نفر است. جنایت او جنایتی وحشتناک است و ممکن است مدت زمان بسیار طولانی‌ای مجازات برای برقراری عدالت لازم باشد. ولی اگر دوزخی وجود داشته باشد و مجازات عادلانه‌ای برای چنین شخصی اعمال شود، باز هم نمی‌توان پذیرفت که باید تا ابد مجازات شود. تا ابد، یعنی بدون هیچ‌گونه پایانی، با توجه به اینکه تصور «تا ابد» برای ما بسیار دشوار است، بگذارید مثالی بزنیم. فرض کنید، پس از محاسبه دقیق مجازات دوزخ گفته شود هزار میلیارد سال زیستن در دوزخ برای مجازات استالین نامتناسب است و مثلاً باید صدهزار سال در دوزخ باقی بماند. هزار میلیارد سال با آنکه زمانی بسیار طولانی است ولی همچنان «تا ابد» نیست.^{۱۳}

استدلال برای توجیه عادلانه بودن عذاب ابدی اهل دوزخ در ازای گناه در مدت زمانی محدود (مثلاً صد سال زندگی) برگرفته از استدلال آگوستین است که مجازات دوزخ را نه در تناسب با خود گناه و عمل انسان بلکه در تناسب با شخصی که به او ظلم شده است در نظر می‌گیرند. از آنجایی که خداند بی‌نهایت خوب است هر گناهی که مرتکب شویم یعنی بدی کردن به بی‌نهایت خوبی

^{۱۱} از جمله آثاری که هیک در آن به ایده‌ی تناسخ می‌پردازد می‌توان به این اثر اشاره کرد:

Hick, J. (1994). *Death and eternal life*. Westminster John Knox Press.

^{۱۲} می‌توانید برای مطالعه‌ی بیشتر به مقاله «آیا اگر خدایی وجود نداشته باشد، هر کاری مجاز است؟» مراجعه کنید:

<http://www.salekenisti.com/god-morality/>

^{۱۳} علاوه بر این، برخی از مجازات‌های وعده داده شده نه به خاطر اعمال انسان‌ها بلکه به خاطر باورهای آنهاست. در برخی از ادیان اگر شما به خداوند آن دین باور نداشته باشید مجازات‌های بسیار شدیدی «تا ابد» برای شما در نظر گرفته شده است. می‌توان نام چنین گناهی را گناه معرفت‌شناختی گذاشت. اگر انسانی نتواند باور مشخصی را پیرامون خداوند بپذیرد، مستحق انواع مجازات خواهد شد؟ گاهی شواهد کافی برای شکل بخشیدن به یک باور وجود ندارد، و گاهی ما در تشخیص اینکه کدام باور صحیح است و شواهد کدام باور را پشتیبانی می‌کنند خطا می‌کنیم. برای چنین مواردی مجازات قائل شدن، از هر نوع و شکلی، توجیهی ندارد. ولی بر فرض که ما به یک باور برسیم و حقانیت آن را بپذیریم ولی مثلاً بر اثر ضعف اراده یا سستی عملی به آن پایبند نباشیم، یا حتی آن را انکار کنیم تا ضعف اراده خود را توجیه کنیم، باز هم مجازات سفت و سخت آن هم تا ابد چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

و این عمل یا گناه ما را به عملی بی‌نهایت بد تبدیل خواهد کرد. ولی مشکل چنین نگرشی این است که جایگاه افراد را در تعیین خوب و بدی عمل بیش از اندازه پررنگ می‌کند و یادآور نگرش‌های سلسله طبقاتی سیاسی است.^{۱۴} مثلاً اگر شما به شخص اول مملکتی ناسزایی بگویید، با توجه به اینکه او بی‌نهایت خوب و بی‌نقص در نظر گرفته می‌شود، عمل شما مستحق مجازات بسیار سهمگینی است. مثلاً ممکن است شما را اعدام کنند یا زبان‌تان را از حلقومتان بیرون بکشند یا چندین سال ساکن زندان شوید. ولی اگر همان ناسزا را به رعیت دیگری مثل خودتان نثار کنید، مجازات و کیفر قانونی‌ای در انتظار شما نخواهد بود. جایگاه شخصی که مورد ظلم واقع می‌شود، حتی اگر در برخی موارد تعیین‌کننده مجازات و کیفر باشد، تنها عامل تعیین‌کننده نیست و جایگاه یک شخص هر چقدر هم رفیع باشد نمی‌تواند مجازاتی بی‌پایان و وحشتناک را توجیه کند. ضمن اینکه جایگاه رفیع، در نگرش اخلاقی و نه قدرت‌محور، گذشت، چشم‌پوشی و به‌اصطلاح «بزرگواری» را لازم می‌کند و اعمال قدرت در برابر موجودی ناتوان و نادان نشان‌دهنده‌ی حقارت شخص قدرتمند است. در واقع جایگاه شخص اگر اهمیتی در تعیین مجازات و وجوه اخلاقی یک رابطه داشته باشد، از زاویه‌ها و جنبه‌های متفاوتی قابل بررسی است و نمی‌توان یکی از این جنبه‌ها را پررنگ کرد و نتیجه‌ی دلخواه را گرفت. در این راستا می‌توان به این پرسش پرداخت که آیا مفهوم دوزخ و مفهوم «مجازات» و «عدالت» در کتاب‌های مقدس مفاهیمی‌اند که به فهمی خاص از «مجازات» و «عدالت» در دوره‌های تاریخی و فرهنگ‌های به خصوصی محدود می‌شوند و یا اینکه در روزگار و فرهنگ ما و فهم ما از این پدیده‌ها نیز هم‌خوانند؟ فهم ما از مجازات و عدالت نسبت به سده‌های پیش تغییرات زیادی کرده است. در فرهنگ لیبرال غالب موجود، مجازاتی مانند شلاق و قطع دست مجازاتی وحشیانه و بدوی در نظر گرفته می‌شود و پدیده‌ای مانند زندان، محصول نگرش مدرن به مجازات و عدالت است. آیا بر همین اساس نمی‌توان گفت، مجازات‌های دوزخ که در کتاب‌های مقدس وعده داده شده‌اند متعلق به فهمی تاریخی - و اکنون مردود - از عدالت است؟ اگر دین‌داری حاضر باشد چنین ملاحظات را بپذیرد باید مشخص کند چه بخش‌هایی از کتاب مقدس او شامل این قاعده می‌شود و علاوه بر آن باید به ما بگوید چرا اصرار دارد بر حقانیت کتابی که مفاهیم اصلی آن وابسته به دوره‌ای محدود در تاریخ‌اند، تاکید کند و ایده‌های اصلی آن را برای زمان ما مناسب برشمارد.

برخی نیز مدعی‌اند که مجازات‌های دوزخ، نتیجه‌ی اعمال انسان‌ها هستند. همان‌طور که مثلاً اگر کسی سم بخورد آسیب جسمانی خواهد دید، انجام برخی از اعمال و گناهان نیز مجازات‌هایی است که وعده داده شده است. ولی بر فرض که چنین ادعایی هم مطرح شود، باز هم پرسش اصلی ما بی‌پاسخ می‌ماند. اگر کسی باور دارد خداوند خالق هستی است، همان‌طور که تاثیر سم بر بدن را مکانیسم خلقت خداوند برمی‌شمارد، تاثیر گناه بر انسان را هم مکانیسم خلقت برمی‌شمارد. در حالی که تاثیر سم بر بدن، امری زیست‌شناختی است، مجازات دوزخ برای گناه‌کار امری اخلاقی است. استدلالی دیگر در این راستا مطرح می‌شود که شخص

^{۱۴} پینوک این نگرش را برگرفته از مناسبات قدرت در جوامع فئودالی سده‌های میانی می‌داند:

Pinnock, C. H. (1996). The conditional view. *Four Views on Hell*, 157.

گناه‌کار در دنیا انتخاب کرده اعمالی را مرتکب شود که عذاب آنها آتش و شکنجه در دوزخ است. از آنجا که خداوند به انسان‌ها چنین انتخابی داده و هر انسانی مسئول اعمال خود است پس به دوزخ افکندن برخی از انسان‌ها پس از مرگ، احترامی است که خداوند برای انتخاب و اراده‌ی این افراد قائل است. به عبارت دیگر، اگر خداوند آنها را در آتش نیندازد، انتخاب و اراده‌ی گناه‌کاران را نادیده گرفته است و آزادی آنها در انتخاب مسیر زندگی و سرنوشت خود را نفی کرده است. در نتیجه‌ی این نگاه، وجود دوزخ در وهله اول برای مجازات گناه‌کاران نیست بلکه تنها مکانی است که انتخاب آزاد انسان بی‌ایمان به خداوند، برای چگونه زیستن و تعیین سرنوشت خود را ممکن می‌سازد.

می‌توان پرسید چرا خداوند چنین تاثیری برای چنین اعمالی در نظر گرفته است. همچنین می‌توان پرسید چرا خداوند اصلاً انجام چنین اعمالی را در اختیار ما انسان‌ها گذاشته است؟ افرادی که به اراده‌ی آزاد از نوع خودمختاری انسان باور دارند و در توجیه شر مدعی‌اند زندگی با وجود اراده‌ی آزاد، زندگی بهتری است، علاوه بر چالش‌هایی که در مسئله‌ی شر با آنها مواجه بودند، باید مشخص کنند چرا وجود اراده‌ی آزاد با وجود دوزخ و مجازات‌های وحشتناک آن، همچنان مطلوب برشمرده می‌شود. اگر خداوند همه‌چیزدان است، می‌داند با دادن چنین اراده‌ی آزادی به انسان‌ها، برخی از آنها شکنجه و عذاب ابدی را بخواهند گزید یا نتیجه‌ی اعمال برخی از آنها چنین است و خیرمطلق بودن خداوند می‌بایست مانع از این شود که چنین اختیاری به انسان‌ها اعطا شود، یعنی اختیاری که نتیجه‌ی آن چنین رویداد وحشتناک و پایان‌ناپذیری باشد. چرا باید خداوند چنین امکانی را فراهم کند؟ یا چرا باید جهان را به شکلی بیافریند که برخی از انسان‌ها بتوانند عذاب و شکنجه‌ی ابدی را برگزینند و چنین گزینه‌ای برای انتخاب وجود داشته باشد؟ هیچ نوع تلازم منطقی‌ای میان ارتکاب «گناهان» و مجازات‌های وعده داده شده در دوزخ وجود ندارد. مجازات هر عملی می‌توانست به شکل دیگری باشد، و هیچ نوع تناقضی رخ نمی‌داد. وجود مجازات‌های وحشتناک نیز به اراده‌ی انسان وابسته نیست، یعنی من یا هیچ شخص دیگری اراده نکرده‌ایم مثلاً مجازات دزدی در دوزخ در فلان کتاب مقدس به فلان شکل باشد. چپستی مجازات هر عمل، بر فرض وجود دوزخ و خداوند، انتخاب خداوند است. بنابراین، می‌توان پرسید، چرا خداوند چنین مجازاتی برای گناهان ما تعیین کرده است؟ عدم تناسب میان گناهان و مجازات در نظر گرفته شده برای آن، نه تنها مهربانی که عدالت خداوند را نیز زیرسوال می‌برد. بر همین اساس، تالبوت عدالت‌محور بودن دوزخ را زیرسوال می‌برد.^۵ مجازات در دوزخ، اگر عادلانه باشد باید دقیقاً متناسب با گناهی باشد که انجام شده است. در دوزخ مجازاتی ابدی برای برخی گناه‌کاران اعمال می‌شود. این در حالی است که هیچ گناه‌کاری نمی‌تواند بی‌نهایت آسیب و زیان به کسی وارد کرده باشد و بنابراین، اگر عدالت بخواهد برقرار باشد هیچ انسانی مستحق مجازات ابدی نخواهد بود. می‌توان این پرسش را نیز بررسی کرد چه نوع مجازات عادلانه‌ای برای هر عمل نادرستی می‌تواند مطرح باشد و عادلانه بودن یا نبودن مجازات‌های وعده داده شده در دوزخ در کتاب‌های

^۵Talbott, T. (1993). Punishment, forgiveness, and divine justice. *Religious Studies*, 29(2), 151-168.

مقدس گوناگون را به صورت موردی بررسی کرد. مثلاً می‌توانیم بررسی کنیم که آیا گیس‌آویزشدن زنی که موهایش نمایان بوده است با تصویری از عدالت هم‌خوانی دارد؟

در استدلالی برگرفته از رویکرد مک‌تاگارت^۹ کتاب «برخی دگماهای دین» به مسئله‌ی دوزخ می‌توان گفت شواهدی برای وجود دوزخ در این دنیا وجود ندارد مگر آنچه از دیگران نقل شده است. با توجه به اینکه دوزخ و عذاب‌های آن بسیار وحشتناک‌اند اگر گفته شود شخصی وجود دارد که به ما گفته کارهایی را انجام دهیم و کارهایی را انجام ندهیم و نتیجه عمل نکردن به این بایدها و نبایدها این است که پس از مرگ انسان‌هایی را به دوزخ خواهد فرستاد، چنین شخصی شرور و بی‌اخلاق است و نمی‌توان باور کرد چنین شخصی می‌تواند یا می‌خواهد دغدغه‌ی حال و اوضاع خوب ما را داشته باشد. به دیگر عبارت، اگر هر شخصی، حتی خداوند، به ما بگوید که دوزخی وجود دارد، نمی‌توان به درستی دیگر سخنان او نیز باور داشت. در همین راستا، دوراهی‌ای تحت عنوان «دوراهی مک‌تاگارت» معرفی می‌شود. یا دلایل خوبی برای باور به دوزخ داریم یا چنین دلایلی وجود ندارند. اگر وجود ندارند کسی نباید به وجود دوزخ باور داشته باشد. تنها دلایلی که برای باور به دوزخ وجود دارد مدعاهایی است که در کتاب‌های مقدس برخی از ادیان مطرح شده، و منشاء ادعایی این کتاب‌ها خداوندی است که قرار است برخی از ما را به دوزخ بیندازد. ولی کسی که بگوید دوزخی وجود دارد و باید کارهایی کرد تا گرفتار آن نشد، قابل اعتماد نیست. در نتیجه، اگر استدلال مک‌تاگارت درست باشد، دلیلی وجود ندارد به دوزخ باوری داشته باشیم.

دوزخ و عذاب‌های استعاری و نمادین

یکی از تفاوت‌های عمده‌ی دوزخ به عنوان شر، با شر طبیعی و اخلاقی در این دنیا در این است که دوزخ را نمی‌توان با خیر بزرگ‌تری که در آینده محقق خواهد شد یا یک کلیت خوب توجیه کرد. علاوه بر این، درد و رنج‌هایی که از طبیعت و دیگر انسان‌ها بر ما تحمیل می‌شود و ما آنها را شر می‌نامیم، در برابر درد و رنجی که در دوزخ بر ما تحمیل خواهد شد، بسیار ناچیز است. همان استدلال که در به‌چالش کشیدن باور به خداوند همه‌چیزدان، همه‌کارتوان و خیرمطلق در مسئله‌ی شر در این دنیا مطرح می‌شود در رابطه با وجود دوزخ قابل طرح است. خداوندی که خیرمطلق است نمی‌تواند دوزخی را که شکنجه‌گاهی مخوف است بیافریند و از آنجا که همه‌کارتوان و همه‌چیزدان است می‌تواند جلوی پیدایش آن را بگیرد و دانش لازم برای این کار را هم دارد. در مواجهه با مسئله‌ی شر، برخی از دین‌داران به این نتیجه معقول می‌رسند که باید تصور سنتی از خداوند را مورد بازبینی قرار دهند. ممکن است این بازبینی با کنار نهادن یکی از ویژگی‌های خداوند یا تعیین حدود برای آن انجام شود. مثلاً دیگر خداوند را «همه‌کارتوان» یا «همه‌چیزدان» برنشماییم. برخی نیز به پروراندن مفهومی کلاً متفاوت از خداوند روی می‌آورند. در این راستا،

^۹Kvanvig, J. L. (1993). *The problem of hell*. Oxford University. صص ۹ و ۱۰

چالش اصلی ارائه‌ی مفهوم و تصویری از خداوند است که با کتاب مقدس دین مورد نظر هر شخص نیز هم‌خوانی داشته باشد. در مواجهه با مسئله‌ی دوزخ و تناقضی که پذیرش وجود دوزخ، این شکنجه‌گاه مخوف، به‌رغم وجود خداوند ایجاد می‌کند، برخی را وا می‌دارد بر استعاری و نمادین بودن توصیف دوزخ در برخی ادیان تاکید کنند. هرچند اگر کسی وجود دوزخ را بپذیرد می‌تواند به بازبینی تعریف و مفهوم خداوند بپردازد. مثلاً خیر مطلق بودن او را مورد بازبینی قرار دهد. در این مورد نیز، چالش اصلی هم‌خوانی «خداوندی که خیر مطلق نیست» با کتاب مقدس مورد نظر هر فرد است.

در مسیحیت، پیش از اصلاحات دینی در سده شانزدهم، واقعی در نظر گرفتن کلام کتاب مقدس پیرامون عذاب‌های دوزخ و حقیقی پنداشتن ظاهر آیات آن رایج بود. در میان مسیحیان ژان کالون، از پدران اصلاح مسیحیت، بر این باور بود که آتش ابدی وعده داده شده در دوزخ را باید استعاری فهمید و مارتین لوتر، از دیگر پیشگامان اصلاحات مسیحیت، نیز تأکیدی بر اینکه دوزخ دقیقاً چنان است که وصفش در کتاب مقدس آمده، نداشت.^{۱۷} منظور ما از «فهم استعاری» باید مشخص باشد. منظور برخی از «فهم استعاری» این است که این تصویرهایی که در کتاب‌های مقدس به تصویر کشیده شده‌اند، مانند آتش سوزان و مواد مذاب و غیره، نماد مجازات‌اند و قرار است ما با مواجهه با چنین تصویری متوجه عمق بدی برخی از اعمال شویم. در این نوع برداشت و برداشت‌های مشابه آن، واقعیت بهشت و دوزخ زیر سوال می‌رود و توصیف و تصویرهای مرتبط به آن در کتاب‌های مقدس وسیله‌ای برای فهم خوبی و بدی اعمال ماست. برداشت دیگری از «فهم استعاری» این است که مجازات واقعی در دوزخ چیز دیگری است، مثلاً دوری و بی‌توجهی خداوند، ولی از آنجا که آن مجازات برای ما ملموس نیست، با مجازاتی که تأثیر آن مشابهش است برای ما توصیف می‌شود تا فهمی حدودی پیدا کنیم. در این نگرش و نگرش‌های مشابه، اصل بهشت و دوزخ نفی نمی‌شود.

آیا اگر حقانیت کتابی مقدس را بپذیرید، چنین برداشت‌های استعاری با عدالت خداوند هم‌خوان خواهند بود؟ فرض کنید شخص دین‌داری هستید که به امید نعمت‌های بهشت در این دنیا زندگی خود را بر اساس دین خود تنظیم کرده‌اید و از بسیاری از لذت‌ها پرهیز کرده و دشواری عبادت و مناسک و غیره را به تن خریده‌اید. آیا توقع نخواهید داشت عیناً همان پاداش به شما داده شود؟ اگر به شما بگویند آن ایده‌ها استعاره‌ای بیش نبود و در اینجا خبری از حوری و غلمان و غسل و شیر و مابقی لذایذ نیست، آیا حس نخواهید کرد که عدالت از شما دریغ شده است؟ یا اگر شما بر اساس مجازاتی که در دین توصیف شده از لذت در این دنیا پرهیز کنید و سختی عبادت و غیره را به تن بخرید و سپس به دنیای دیگری بروید و ببینید که شما و دیگر افرادی که چنین ملاحظات نداشته‌اند هیچ‌کدام گرفتار آتش و مواد مذاب و غیره نمی‌شوید، حس نمی‌کنید به شما دروغ گفته‌اند و به اعتماد شما خیانت شده است؟ برخی از الهیات‌دانان مسیحی بر این باور بودند که قدیس‌های ساکن بهشت خواهند توانست مجازات اهل دوزخ را مشاهده کنند و این منظره آنها را خشنود خواهد کرد چرا که شاهد اجرای عدالت خداوندند و این امر

^{۱۷} به ص ۴۴ این اثر مراجعه کنید:

Walvoord, J. F., Hayes, Z. J., & Pinnock, C. H. (2010). *Four Views on Hell*. Zondervan.

نعمت‌های بهشت را برای آنها خوشایندتر می‌کرد.^{۱۸} اگر با برخی از افراد دین‌دار نیز سخن بگویید و بر استعاری بودن دوزخ و عذاب‌های آن و نعمت‌های بهشت به معنای سمبلیک آن تاکید کنید، خشمگین می‌شوند و انکار وعده‌ی عذاب جسمانی و روحی گناه‌کاران، این افراد را پريشان و ناراحت خواهد کرد. مشکل دیگر رویکردهایی که عذاب دوزخ را استعاری و نمادین در نظر می‌گیرند این است که اگر تفسیر آنها بر اساس قواعدی دقیق و قابل اتکا برای تشخیص سخنان استعاری و نمادین در کتاب مقدس نباشد، تفسیر استعاری و نمادین را به امری دلبخواهی تبدیل خواهد کرد.

جمع‌بندی

مواجهه با مسئله‌ی شر در این دنیا چالشی جدی برای باور به وجود خداوند است. از آنجا که یافتن توجیهی برای مسئله‌ی شر با استناد به همین دنیا به نظر کاری نشدنی می‌آید، برخی از دینداران با توجه به وعده‌ی وجود جهانی دیگر در کتاب مقدس ادیان خود سعی می‌کنند پاسخی برای مسئله‌ی شر بیابند. در ادیان متفاوت ایده‌های متفاوتی برای حیات پس از مرگ طرح شده است. ممکن است ما حیات پس از مرگ نداشته باشیم. همچنین ممکن است حیات پس از مرگ داشته باشیم. ممکن است حیات پس از مرگ دقیقاً مطابق با وعده‌ی یکی از ادیان موجود باشد و ممکن است برغم حیات پس از مرگ همه روایت‌های ادیان موجود از حیات پس از مرگ نادرست باشد. از آنجا که کسی به حیات پس از مرگ دسترسی ندارد، کسی نمی‌تواند وجود هر یک از انواع حیات پس از مرگ را ثابت یا رد کند. در عوض می‌توان مجموع ادعاهای یک دین پیرامون حیات پس از مرگ را بررسی کرد و دید که آیا از انسجام برخوردار است یا خیر. اگر از انسجام برخوردار نباشد می‌توان آن دین را به عنوان دینی بی‌اعتبار کنار نهاد. اگر از انسجام برخوردار باشد، دلیلی بر تحقق آن نیست و تنها یکی از شروط لازم برای واقعی بودن را دارد. بسیاری از داستان‌ها و رمان‌ها انسجام دارند ولی کسی فکر نمی‌کند رویدادها و شخصیت‌های رمان‌ها و داستان‌ها واقعی‌اند. کسی نمی‌داند دوزخ و بهشتی وجود دارد یا ندارد و تا نمیرد و بر فرض که پس از مرگ حیاتی باشد نمی‌توان فهمید دوزخ و بهشتی وجود دارد یا خیر. برخی از ادیان وعده داده‌اند بهشت و دوزخ وجود دارد. اگر توصیف این ادیان از دوزخ را واقعی در نظر بگیریم، نه تنها مسئله‌ی شر حل نمی‌شود که با بزرگترین مصداق شر روبرو خواهیم شد. این عدم انسجام ما را واخواهد داشت یا فهم خود از خداوند را تغییر دهیم (مثلاً در فهم خود از «خیر مطلق» بودن خداوند تجدید نظر کنیم) و یا کتاب مقدس برخی از ادیان را فاقد اعتبار برشماریم. اگر هم توصیف دوزخ را استعاری در نظر بگیریم، ضمن چالش‌های متداولی که برای فهم استعاری می‌توان در نظر گرفت، همچنان باید مشخص شود تکلیف مسئله‌ی شر در این دنیا چیست و آن فهم استعاری چه کمکی به فهم مسئله‌ی شر می‌کند.

^{۱۸} همان، ص ۴۷